



۲۰۲۰/۱۰/۲۴



ولی احمد نوری

سازمان جهانی ملل متحد

و پیام صلح استاد خلیل الله خلیلی شاعر زمانه ها
بدان کاخ جهانی در سال ۱۳۲۷ شمسی ۱۹۴۸ میلادی

هفتاد و دو سال قبل، ۱۳۲۷ هجری شمسی (۱۹۴۸ میلادی) است و کابل زیبا در آن سال ها، گهواره
صلح و دوستی و روشنی و عرفان است. یادش به خیر باد

ایزد این جشن مبارک بر بشر میمون کناد

آنکه انسان را همیشه در مصائب یاور است

جلالتآب ملک الشعراى افغانستان شادروان خلیل الله خلیلی بزرگ در کاخ سلطنتی کابل به حضور پادشاه شعر دوست
و عرفان پرور افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه جنت مکان حضور دارد و اعلیحضرت در باره دعوت با
شکوهی که در نظر دارند به مناسبت دهمین سال تولد سازمان ملل، در کابل برگزار نمایند و سفیر ملل متحد به دربار
کابل را با حضور همه سفرای کشور هایی که در افغانستان سفارت دارند به حضور پذیرند، با ملک الشعراى افغانستان
حرف می زنند.

شاه محبوب کشور، رو به طرف ملک الشعراى با عزت افغانستان نموده، بعد از تبصره بر این دعوت مجلل، به
ایشان هدایت می دهند که به یادبود آن روز و سازمان ملل شعر غرایبی بسرایند و صفحات نخست همه جراید و
روزنامه ها و مجلات منتشره در کابل و ولایات را با نشر آن رنگین سازند.

استاد خیل الله خلیلی شاعر و متفکر بزرگ افغانستان و منطقه در برابر پادشاه مهربان و انسان پرور وطن، سر
تعظیم فرود می آورد و عرض می کند:

هدایت اعلیحضرت شما با کمال افتخار تأمین می شود و غزل غرایبی را که لایق شأن و شکوه آن سازمان اتحاد و
صلح گیتی باشد تقدیم مطبوعات کشور عزیزم می نمایم و جلوه گاه عظمت و جبروت آن کاشانه جهانی را از باخت
تا خاور ترسیم خواهم کرد.

و فردای آن غزل آتی را قبل از مطبوعات به حضور اعلیحضرت پادشاه افغانستان تقدیم نمود و باز هم به خواهش
حضور، خود استاد آنرا با صدای گیرا و دلپذیر شان دکلمه کردند:

پیام صلح

به مناسبت سالگروه یونو در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی
سازمان اتحاد صلح گیتی را کنون
جشن اجلال از ورود سال و ماه دیگر است

آدمی را گرچه از مشت غباری پیکر است
آدمی در پیشگاه قدس بنیان خداست
پاسبان این بنا آئین عدل و راستی است
هر دلی کو نیست کانون و داد و راستی
آنکه سیل خون کند جاری نباشد مرد ره
هان نپنداری جهان را تخته مشق کودکان
این جهان دیوان احکام همایون قضاست
همت کشور کشایان نیست جز پندار و وهم
هرکه گیتی را بخون افگند خود در خون نشست
شد ازین مشت ریاست جو، جهانی منهدم
شهر ها ویران شد و ناموس ها برباد رفت
یادگار آن همه نیرو و تدبیر ای دریغ
بعد ازاین یا صلح یا مرگ است تدبیر بشر
حاکم آینده گیتی اتم باشد کز آن
وای بر انسان که کارش بسازد ذره ای
نور امیدی نبینم در سراپای جهان
هیچ قدرت را نباشد پایه تأثیر علم
تا نگردد در طریق علم گیتی متحد
علم را نبود دیار خاص در روی زمین

جلوه گاه عظمتش از باختر تا خاور است
هرکه این بنیان واژنه خاکش بر سر است
خانه بی پاسبان همچون سرای بی در است
چون چراغ مرده تا بینی کدورت آور است
ناز مردان جهان در چاره چشم تر است
کاندر آن هر نقش واژونی که بندی درخور است
آزمونگاه خداوند بزرگ و داور است
خشک بدستی که از خون سیه روزان تر است
این حدیث از جنگ جویان جهان یاد آور است
آتش فتنه هنوز در بحرو بر شعله ور است
خاک از سیل سرشک و خون مظلومان تر است
یا یتیمی بی نوا یا کودک بی مادر است
این دو نیرو رنجهای خلق را درمانگر است
دودمان زندگی در یک نفس خاکستر است
آنکه خود در ملک معنی آفتاب انور است
گر بود، آنهم فروغ خاطر دانشور است
کادمی را در امور زندگانی رهبر است
سازمان صلح هم منجر به دعوا و سر است
هر کجا رایت برافرازد مر او را کشور است

تربیت زنگار باشد گر به گمراهی کشد گرچه اندر چشم مردم تربیت روشنگر است
صلح می باشد سلاح رادمردان بزرگ از زبunan صلح جویی قصه ناباور است
از دهان توپ جستن راز اصلاح بشر دفع بیماری طلب کردن ز کام اثر است
صلح جویان جهان از حق حمایت میکنند کشور حق بی نیاز از رنج تیغ و لشکر است

سازمان اتحاد صلح گیتی را کنون

جشن اجلال از ورود سال و ماه دیگر است

هست این جشن همایون، جشن فرزند بشر

زادگاه او اگر از باختر یا خاور است

خاصه اینکشور که مهد دین و کانون وفاست مهد و آئین در نهاد مردمانش مضر است
خاصه اینکشور که مردان بزرگش در جهان بهر اصلاح امم از قرن ها نام آور است
از جلال الدین بلخی روم می بالد به خود وز جمال الدین افغان افتخار خاور است
خاصه اینکشور که تاریخش بخون گردیده سرخ تا هنوز از فتنه چنگیز خاکش احمر است
ای خوشا جشنی که اندر تارک ادوار چرخ چون فروزان گوهری بر جاودانی افسر است
پرچم یونو همایون مرغ باشد بر زمین وز سلام و صلح او را آسمانی شهپر است
زیر میمون سایه این طاهر فرخنده پی فوز و فرهنگ و فلاح و فتح و افضال و فر است
می کند از عدل و دانش در جهان بنیان نو آنچنان زیبا که بهر آدمیت در خور است
دور و نزدیک جهان یکسان شود زان مستفید مهر یکسان گر نمی تابد شکوهش کمتر است
در بساط آدمیت فرق این و آن خطاست آن یکی گر چشم و دل، این دیگرش دست و سر است

ایزد این جشن مبارک بر بشر میمون کناد

آنکه انسان را همیشه در مصائب یاور است



برای مطالب بیشتر این نویسنده، لطفاً اینجا کلیک کنید